

## الإسلام أحياء لشرية إبراهيم (ع) اسلام، احيایى برای شریعت ابراهیم (ع)

قال تعالى: (قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ) [214].

حق تعالی می فرماید: (بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، به دینی همواره استوار، آیین حنیف (یکتاپرستی) ابراهیم، و او از مشرکان نبود \* بگو: نماز من، زهد و عبادت‌های من، زندگانی من و مرگ من تنها برای خداوند، آن پروردگار جهانیان است \* او را شریکی نیست؛ به این، فرمان داده شده‌ام، و من نخستین مسلمانانم) [215].

قبل بعث النبي محمد كانت في الجزيرة العربية ثلاث ديانات سماوية هي: الحنفية واليهودية و النصرانية. وكانت جميعها محرّفة عن الصراط المستقيم، وبالتالي فإن أتباعها منحرفون عن الصراط، إلا القليل من المرابطين على الحق الذين لا تخلو منهم فترة من الفترات، وكان معظم أهل مكة يدينون بالحنفية التي حرّفا بعض أئمة الضلال لما جاءوا بتمائيل حجرية وادعوا إن هذه التمائيل هي صور للملائكة، واستخفوا الناس وجعلوهم يقدّسونها ويتقرّبون لها بأنواع القربات، وجعلوا الناس يعتقدون أن الله يريد منهم أن يتقربوا له بواسطة هذه التمائيل، وجعلوهم يعتقدون إنّها تضر وتنفع من دون الله، بل جعلوها آلهة مع الله سبحانه وتعالى علواً كبيراً.

پیش از بعثت حضرت محمد (علیهم السلام) به نبوت، سه دین آسمانی در جزیره العرب رواج داشت: دین حنیف ابراهیمی، دین یهود و دین نصرانیت؛ و هر سه از صراط مستقیم منحرف شده و در نتیجه پیروانشان نیز از راه راست منحرف شده بودند، مگر گروه اندکی که پاسداران حق بودند؛ کسانی که زمین هرگز و در هیچ زمانی از آنها خالی نیست. بیش تر اهل مکه پیرو دین حنیف

بودند که البته توسط برخی پیشوایان گمراهی تحریف شده بود؛ به این صورت که تندیس‌های سنگی را رواج داده بودند و ادعا می‌کردند این تندیس‌ها صورت‌هایی از فرشتگان هستند، و مردم را به انحراف کشیده، آنها را وادار به تقدیس آنها و نزدیک شدن به آنها به روش‌های مختلف می‌کردند. به مردم چنین قبولانیده بودند که خداوند از ایشان می‌خواهد از طریق این تندیس‌ها به او نزدیکی جویند و چنین اعتقادی برایشان ایجاد کرده بودند که اینها بدون هیچ دخالتی از جانب خداوند، ضرر و نفع می‌رسانند و حتی آنها را معبودهایی در کنار خداوند قرار داده بودند؛ سبحانه و تعالی علواً کبیراً (خداوند سبحان و متعال بسی منزّه و بلند مرتبه‌تر است).

وكما حرفت العقائد في الشريعة الحنفية حرفت الأحكام الشرعية حيث إن تحريفها أسهل وأيسر.  
همانطور که عقاید در آیین حنیف تحریف شده بود، احکام شرعی نیز تحریف شده بودند؛ چرا که تحریفشان آسان‌تر و امکان‌پذیرتر بود.

روي أنّ رسول الله قال للأكثم بن الجون: (إني رأيت عمراً يجرقصبة في النار، وكان أول من غير دين إبراهيم، وأول من حمى الحمى، وسيب السوائب، وبحر البحيرة، ووصل الوصيلة، ونصب الأصنام، وغير دين إسماعيل فلم أر أحد أشبه به منك، قال: يا رسول الله هل يضرني ذلك شيئاً؟ قال: لا، لأنك مؤمن وهو كافر) [216].

روایت شده است که رسول خدا (ص) به اکثم بن جون فرمود: «عمر (بن عامر خزاعی) را دیدم که چون نی در آتش کشیده می‌شد. او اولین کسی بود که دین ابراهیم را تغییر داد. او اولین کسی بود در مورد حمی، سوائب، بحیره، وصیله قانون وضع کرد و بت‌ها را نصب نمود و دین اسماعیل را تغییر داد؛ و من کسی را از تو به او شبیه‌تر نیافتم». اکثم گفت: ای رسول خدا! آیا این

(شباهت) به من ضرری می‌رساند؟ حضرت فرمود: «نه چون تو مؤمنی و او کافر بود» [217].

وروي أنّ رسول الله قال: (رأيت عمر بن عامر الخزاعي يجر قصبه من النار وكان أول من سيب السيب) [218].  
از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «عمر بن عامر خزاعی را دیدم که همچون نی در آتش کشیده می‌شد، و او اولین کسی بود که سوائب را مهمل گذاشت» [219].

ولم ينحرف جميع الأحناف في مكة، بل بقي منهم شرذمة قليلون مرابطون على الحق، منهم عبد المطلب جدّ النبي، وعبد الله والد النبي، وأبو طالب عم النبي، جاء في وصية النبي لعلي (ع): (يا علي، إنّ عبد المطلب سن في الجاهلية خمس سنن أجزاها. الله عزّ وجلّ له في الإسلام: حرم نساء الآباء، فأُنزل الله عزّ وجلّ: (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) [220])، يا علي، أن عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام، ولا يعبد الأصنام، ولا يأكل ما ذبح على النصب، ويقول أنا على دين أبي إبراهيم (ع) ... [221].

البته همه‌ی پیروان دین حنیف در مکه منحرف نشده بودند بلکه گروه اندکی باقی مانده بودند که از حق پاسداری می‌کردند که عبد المطلب -جدّ پیامبر (ص)- عبد الله و ابو طالب -پدر و عموی ایشان (ص)- از این جمله بودند. در وصیت نبی اکرم (ص) به علی (ع) آمده است: «ای علی! عبدالمطلب پنج سنّت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آنها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزّوجلّ نازل فرمود: (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی نکنید) [222]... ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از ذبح شده

به دست ناصبی، نمی خورد و می گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم (ع) می باشم....» [223].

وفي كتب التاريخ إنّ السيد عبد المطلب عرف مكان زمزم بعد أن اندرس بالوحي الإلهي، ب (الرؤيا)، فحفر في المكان الذي رآه فكان هو مكان زمزم ([224])، أمّا أبو طالب فهو سيد الأحناف ووصي من أوصياء إبراهيم (ع)، بل خاتمهم وهو الحجة على النبي قبل أن يبعث، ثم كان تابعاً لرسول الله بعد البعثة، فهو سيد المسلمين في مكة، والقوم يروون الكثير في فضله، ويروون شعراً كثيراً له دلالة على إسلامه، ويروون مواقف كثيرة له في نصرة الإسلام، ومع هذا يقولون مات أبو طالب كافراً لا لشيء ولكن بغضاً لولده علي (ع)، الذي أطبق ذكره الخافقين ولم يجدوا مثلبة ليعيبوه بها من خلق أو خلق أو دين، ولو لم يكن لأبي طالب إلا قوله:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبياً كموسى خط في أول الكتب  
در تاریخ آمده است که حضرت عبد المطلب مکان آب زمزم را پس از آنکه  
ناپدید گردیده بود به وسیله وحی الهی و از طریق رؤیا دریافت و در همان  
مکانی که در روایا دیده بود حفاری نمود و آب زمزم هویدا شد [225]. اما ابو  
طالب نیز آقا و بزرگ پیروان حنیف و از اوصیای حضرت ابراهیم (ع) بود؛ او  
آخرین آنها و پیش از آنکه پیامبر مبعوث شود، بر او حجت بود، و پس از  
بعثت، از پیروان رسول خدا (ص) گردید. او در مکه سید مسلمانان بود و  
روایات بسیاری در فضایل ایشان آمده، و اشعار بسیاری از ایشان مانده که بر  
مسلمان بودن وی دلالت دارد، و دریاری رسانیدن به اسلام فعالیت های  
بسیاری از ایشان نقل شده است، اما با این همه می گویند ابو طالب کافر مُرد!  
بی هیچ دلیلی و تنها به خاطر بغض و کینه نسبت به فرزندش علی (ع)! کسی  
که از او با فروتنی یاد می شود و هیچ چیزی که بتوانند با آن از او، از کردارش،  
اخلاقش یا دینش، خرده بگیرند، نیافتند. اگر از او به جز همین یک بیت چیز  
دیگری به ما نمی رسد:

آيا نيمى بينيد ما محمد را چنين يافته ايم  
پيامبرى چون موسى ، خطى  
در كتابهاى پيشين [226]

لكفى به دليلاً على إسلامه فكيف ومواقفه في نصره الدين الإسلامي أبين من شمس في رابعة النهار وإن أخفى إسلامه مدّة من الزمن كمؤمن آل فرعون ([227]).

برای اثبات مسلمان بودنش کافی می بود؛ حال آنکه فعالیت های او دریاری رسانیدن به دین اسلام آشکارتر از خورشید میان روز است! هر چند وی همانند مؤمن آل فرعون مدت زمانی اسلام آوردنش را مخفی می نمود [228].



الأنعام : 161 - 163.

[215] - انعام: 161 تا 163.

[216] - الأوائل لأحمد بن أبي عاصم: ص 40، ولاحظ: مسند أحمد: ج 2 ص 366، صحيح البخاري: ج 4 ص 160.

[217] - أوائل الاحمد بن ابى عاصم: ص 40؛ و مراجعه كنيد به: مسند احمد: ج 2 ص 366 و صحيح بخارى: ج 4 ص 160.

[218] - الأوائل لأحمد بن أبي عاصم: ص 26، ولاحظ المصادر في الهامش السابق.

[219] - أوائل الاحمد بن ابى عاصم: ص 26؛ و مراجعه كنيد به منابع پيشين.

[220] - النساء : 22.

[221] - من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 366، مكارم الأخلاق: ص 440.

[222] - نسا: 22.

[223] - من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 366 ؛ مكارم الاخلاق: ص 440.

[224] - روى الشيخ الكليني، قال : علي بن إبراهيم وغيره رفعوه، قال : (كان في الكعبة غزالان من ذهب وخمسة أسياف، فلما غلبت خزاعة جرهم على الحرم ألقوا جرهم الأسياف والغزالين في بئر زمزم وألقوا فيها الحجارة وطموها وعموا أثرها، فلما غلب قصي على خزاعة لم يعرفوا موضع زمزم وعمي عليهم موضعها، فلما غلب عبد المطلب وكان يفرش له في فناء الكعبة ولم يكن يفرش لأحد هناك غيره فبينما هو نائم في ظل الكعبة فرأى في منامه أنه أت، فقال له: احفر برة، قال : وما برة؟ ثم أتاه في اليوم الثاني، فقال: احفر طيبة، ثم أتاه في اليوم الثالث، فقال : احفر المصونة، قال: وما المصونة؟ ثم أتاه في اليوم الرابع،

فقال : احفر زمزم لا تنزح ولا تدم سقي الحجيج الأعظم عند الغراب الأعصم عند قرية النمل، وكان عند زمزم حجر يخرج منه النمل فيقع عليه الغراب الأعصم في كل يوم يلتقط النمل، فلما رأى عبد المطلب هذا عرف موضع زمزم، فقال لقريش: إني أمرت في أربع ليال في حفر زمزم وهي مأثرتنا وعزنا فهلموا نحفرها، فلم يجيبوه إلى ذلك، فأقبل يحفرها هو بنفسه وكان له ابن واحد وهو الحارث وكان يعينه على الحفر، فلما صعب ذلك عليه تقدم إلى باب الكعبة ثم رفع يديه و دعا الله عز وجل ونذر له إن رزقه عشر بنين أن ينحر أحبهم إليه تقريباً إلى الله عز وجل، فلما حفر وبلغ الطوى طوى إسماعيل وعلم أنه قد وقع على الماء كبر وكبرت قريش، وقالوا: يا أبا الحارث هذه مأثرتنا ولنا فيها نصيب، قال لهم: لم تعينوني على حفرها هي لي ولولدي إلى آخر الأبد) الكافي: ج 4 ص 219.

[225] - شيخ كليني روایت می‌کند: علی بن ابراهیم و سایرین نقل کرده‌اند: «در کعبه دو ریسمان طلابی و پنج شمشیر وجود داشت. وقتی خزاعه بن جرهم بر حرم استیلا یافت، جرهم شمشیرها و دو ریسمان را در چاه زمزم انداختند و در آن سنگ‌هایی انداختند و آن را پر کردند و آثارش را از بین بردند. وقتی قصی بر خزاعه غالب شد مکان زمزم را پیدا نکرد و موضعش از دید آنها پنهان ماند. وقتی عبد المطلب غالب شد در حیاط کعبه برایش زیرانداز پهن می‌کردند و برای کسی غیر از او چنین نمی‌کردند. یک روز هنگامی که زیر سایه کعبه در خواب بود در خواب دید کسی به سوبش آمد و به او گفت: چاه را حفر کن. پرسید: کدام چاه؟ سپس در روز دوم آمد و گفت: آن پاکیزه را حفر کن. سپس در روز سوم آمد و گفت: آن حفظ شده را حفر کن. پرسید: کدام حفظ شده؟ سپس در روز چهارم آمد و گفت: زمزم را حفر کن؛ چرا برای آب دادن به حجاج بزرگ در موضع کلاغ سفید و سیاه در مکان لانه‌ی مورچه آبی بر نمی‌داری؟!؛ و در موضع زمزم سنگی بود که مورچه از آن خارج می‌شد و آنجا هر روز کلاغ سیاه و سفیدی مورچه برمی‌داشت. هنگامی که عبد المطلب چنین دید مکان زمزم را دریافت. به قریش گفت: به من در چهار شب دستور داده شد تا چاه زمزم را حفر کنم، این میراث ما و مایه‌ی عزت و افتخار ما است، پس باری کنید تا بکنیم؛ و کسی در این کار او را اجابت نکرد. بنابراین به تنهایی اقدام به کندن نمود. او یک پسر به نام حارث داشت که در حفر کردن به او کمک می‌نمود. وقتی این کار بر او سخت و دشوار آمد جلوی درب کعبه رفت، سپس دست‌هایش را بلند کرد و خداوند عزوجل را دعا نمود که اگر ده پسر به او روزی عطا فرماید برای نزدیکی و تقرب به خداوند عزوجل آنکه از همه بیش‌تر دوست می‌دارد را به درگاه الهی قربانی کند. هنگامی که حفر نمود و به آن گودال -گودال چاه اسماعیل- رسید و دانست که به آب رسیده است، تکبیر گفت و قریش نیز تکبیر سر دادند و به او گفتند: ای ابا حارث! این میراث ما است و ما نیز از آن بهره‌ای داریم. به آنها گفت: در کندن آن مرا یاری نرسانید. این چاه از آن من است و تا ابد از آن فرزندان من می‌باشد». کافی: ج 4 ص 219.

[226] - ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا نبياً كموسى خط في أول الكتب

[227] - عن الإمام الحسن بن علي العسكري عن آبائه : (إن الله تبارك وتعالى أوحى إلي رسوله إني قد أيدتك بشيعة: شيعة تنصرك سرأ، وشيعة تنصرك علانية، فأما التي تنصرك سرأ فسيدهم وأفضلهم عمك أبو طالب، وأما التي تنصرك علانية فسيدهم وأفضلهم ابنه علي بن أبي طالب. ثم قال: وإن أبا طالب كمؤمن آل فرعون يكتم إيمانه) الغدير: ج 7 ص 395، وراجع الكافي: ج 1 ص 448، بحار الأنوار: ج 17 ص 141، وغيرها.

[228] - از امام حسن بن علی عسکری از پدرانش ع روایت شده است: «خداوند تبارک و تعالی به فرستاده‌اش (ص) وحی فرمود که من تو را با دو گروه یاری می‌دهم: گروهی که تو را پنهانی یاری می‌دهند و گروهی که آشکارا یاری‌ات می‌کنند. اما آن گروهی که پنهانی یاری‌ات می‌کنند، آقای و برترین‌شان عمویت عبد المطلب است و آن گروهی که آشکارا یاری‌ات می‌کنند، آقا و برترین‌شان فرزندش علی بن ابی طالب می‌باشد» سپس فرمود: «جز اینکه ابو طالب همانند مؤمن آل فرعون ایمانش را

پنهان می‌داشت». الغدير: ج 7 ص 395؛ و مراجعه نمایید به: کافی: ج 1 ص 448 ؛ بحار الانوار: ج 17 ص 141 و سایر منابع.